

## مولانا زاده بدیعی سمرقندی

شادروان نذیر احمد\*

ترجمه خان محمد صادق جونپوری♦

ورود شعرای ایرانی به دکن همزمان با تأسیس سلطنت بهمنی (۷۴۸ ق) آغاز شد. پادشاهان این سلسله حدود ۱۵۰ سال<sup>۱</sup> در دکن حکومت کردند؛ ولی آثار ادبی اندکی از این دوران باقی مانده است. پس از حکومت بهمنیه نظام شاهیان روی کار آمدند؛ ولی آثار ادبی این دوره نیز در گذر زمان از بین رفته است. من درباره یکی از شعرای عهد برهان نظام اول (وفات: ۹۹۱ ق)، دومین پادشاه این سلسله، اطلاعاتی به دست آورده‌ام که در این مقاله خدمت خوانندگان عرضه می‌کنم.

برهان نظام شاه اول فرزند مؤسس حکومت نظام شاهیه احمدنگر، احمد نظام شاه بحری (وفات: ۹۱۱ یا ۹۱۴ ق) بود. وی بنا به نقل طباطبایی در سال ۹۱۱ ق در سن هفت سالگی<sup>۲</sup> و بنا به روایت تاریخ فرشته در سال ۹۱۴ ق به حکومت رسید و پس از دوره طولانی حکومت در سال ۹۶۱ ق درگذشت. مؤلف تاریخ فرشته و طباطبایی هر دو از عبارت «زوال خسروان» تاریخ وفات وی را استخراج کرده‌اند.

\* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

♦ دانشجوی فوق لیسانس فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. اگرچه آخرین پادشاه تشریفاتی این سلسله، شاه کلیم‌الله بهمنی، در سال ۹۳۴ ق فوت کرد اما در حقیقت زوال این سلسله از زمان محمد شاه بهمنی آغاز شده بود و والیان نواحی مختلف حکومت‌های خودمختار تأسیس کرده بودند.

۲. برهان مآثر، ص ۲۲۶.

از وقایع مهم عهد برهان نظام‌شاه که به‌موضوع مقاله ما مرتبط است، آمدن شاه‌طاهر (۹۲۸ق)<sup>۱</sup> به‌شهر احمدنگر است. در سال ۹۴۴ ق تحت تأثیر تعالیم مذهبی وی، تشیع به‌عنوان مذهب رسمی احمدنگر انتخاب شد و در نتیجه نظام‌شاهیان با حکومت صفویه روابط سیاسی برقرار کردند؛ ولی روابطشان با حکومت‌های محلی عمادشاهیان در بیدر، عادل‌شاهیان در بیجاپور و حکومت گجرات تیره شد و این حکومت‌ها تا مدت‌ها در حال جنگ با یکدیگر بودند. برهان‌شاه به‌دلیل مناقشات خود با سلطان ابراهیم عادل‌شاه با راجه رام راج<sup>۲</sup> از والیان بیجانگر صلح کرد و در سال ۹۵۹ ق به‌کمک رام راج بخش‌هایی از حکومت ابراهیم عادل‌شاه را به‌تصرف خود درآورد.

مولانا‌زاده سمرقندی ظاهراً از شاعران دربار برهان‌شاه است. من سه قصیده و چند غزل وی را در ضمیمه خلاصه‌الشعار تقی کاشی نسخه بانکی‌پور پیدا کردم. درباره زندگی این شاعر اطلاعات زیادی در دست نداریم. مؤلف تذکره شمع‌انجمن به‌این مقدار بسنده کرده است که بدیعی از وطن خود به‌دکن مهاجرت کرد و در بلده جنیر زندگی موفقی را از سرگرفت. این منطقه تحت حکومت نظام‌شاهی قرار داشت و بدیعی به‌طور حتم به‌دربار نظام‌شاهیان وابسته بوده است. اشعار بدیعی نیز بر این نکته تأکید دارد. هر سه قصیده بدیعی در مدح برهان نظام‌شاه است؛ برای نمونه:

شهنشهی که ز یمن نسیم معدلتش	به گل نمی‌رسد از خار در چمن آزار
مدار ملک و بقاء ملوک شاه نظام	هو الذی جعل الله عالم‌المقدار
نظام ملک و ملل بانی مبانی شرع	سپهر فضل و هنر بحر علم و کوه وقار
برای تقویت دین احمد مرسل	قوی است بازوی او همچو حیدر کرار

(ورق ۳۵۴)

صحن گلشن اگر از ساحت خلد است مثال	خلد از بزمگه شاه‌جهان است مثل
خسرو تاج ده و باج ستان شاه نظام	آن که دارد نسق و نظم ازو دین و دول

(ورق ۳۵۴)

۱. تاریخ فرشته ۱۰۴/۲.

۲. همان، ۳۲/۲.

من این حال اگر عرضه دارم عجب نیست به‌نزد شه عادل دادگستر  
 نظام جهان شیخ برهان که او را بود بحر اخضر به‌سر چرخ اخضر  
 (ورق ۳۵۵)

در سلسله نظام‌شاهی دو پادشاه به‌نام برهان‌شاه مشهور شدند. یکی فرزند مؤسس این سلسله و دیگری نوه وی که در سال ۹۹۹ ق به‌حکومت رسید؛ ولی بدیعی به‌دربار برهان نظام‌شاه اول تعلق داشت. برای اثبات این امر چند دلیل وجود دارد:  
 بدیعی در یکی از قصاید خود نقل می‌کند که پادشاه قصد فتح رایجور و مدگل را دارد:

زود باشد که سپاه تو به‌مفتاح ظفر حصن را جور گشایند و حصار مدگل  
 رایجور و مدگل از مناطق تحت تصرف عادل‌شاهیان بود و در سال ۹۵۹ ق راجا  
 رام راج والی بیجانگر به‌تشویق و کمک برهان نظام‌شاه اول این قلعه‌ها را فتح کرد.  
 مؤلف تاریخ فرشته چنین می‌نویسد:

«پس در سنه تسع و خمسين و تسع مائه رام راج با سپاه بسیار متوجه رایجور گشت و برهان نظام‌شاه بحری نیز با خیل و حشم از میان ولایت ابراهیم عادل‌شاه گذشته با رای بیجانگر ملاقات نمود و قرار داد که قلعه رایجور و مدگل گرفته شولاپور را خود متصرف گردد. پس هر دو پادشاه نخست قلعه رایجور را محاصره کرده و بعد از مدتی مفتوح ساختند و بعد از آنکه اهالی حصار مدگل این خبر را شنیده کلید آن را نیز نزد رام راج فرستادند. او قلعه‌ها را به‌مردم معتبر سپرده، برادر کوچک خود را با لشکرگران به‌همراه نظام‌شاه بحری روانه کرد تا قلعه شولاپور را مسخر ساخته، به‌وی سپارند. آنگاه رام راج به‌دارالملک خود رفت. برهان نظام‌شاه بحری به‌معاونت بیجانگر کوچ بر کوچ آمده قلعه را محاصره نمود و به‌ضرب توپ قیامت آشوب برج و باره‌اش درهم شکسته و مسخر گردانیده و به‌معمدی سپرده به‌احمدنگر شتافت و پس از وفات نظام‌شاه بحری به‌سعی ارکان دولت میان ابراهیم عادل‌شاه و حسین نظام‌شاه بحری ابواب مصادقت مفتوح گشت و در سرحد ملاقات نمودند و لوازم عهد و پیمان به‌جا آورده، به‌مستقر حکومت مراجعت کردند. لیکن در همان زودی آثار محبت

به خصومت مبدل گشت. ابراهیم عادل‌شاه در فکر استخلاص قلعه شولاپور افتاده با رام راج طرح دوستی و موافقت افگند». (ج ۲، ص ۳۲)

برهان بیجاپور را نیز می‌خواست فتح کند. بدیعی می‌گوید:

زود باشد که شود عالی‌ها سافل‌ها شهر بیجانگر و بتکده‌های نرمل  
پسر نرمل ملعون ز تو آید روز آنچه آمد ز نبی بر سر عزی و هبل

از نظر تاریخی این امر ثابت نشده است که برهان نظام‌شاه اول برای لشکرکشی به مناطق تحت تصرف رام راج طرح و نقشه‌ای کشیده است، بلکه برخلاف آن نظام‌شاه در اواخر عمر خود برای شکست دادن ابراهیم عادل‌شاه با راجه رام راج صلح کرد و لشکر نظام‌شاهی و بیجانگری، اول قلعه رایجور و مدگل و سپس قلعه شولاپور را در سال ۹۰۹ ق از تصرف حکومت بیجاپور خارج کردند و تا واپسین لحظات زندگی برهان‌شاه اختلافی بین این دو پادشاه به وجود نیامد. ولی تردیدی نیست که بدیعی در این شعر صریحاً از اراده برهان‌شاه خبر می‌دهد. ممکن است بعد از سال ۹۵۹ ق اختلافاتی بین برهان نظام‌شاه و راجه رام راج به وجود آمده باشد و برهان‌شاه مترصد فرصتی باشد که به بیجانگر حمله کند؛ ولی این امر ممکن نیست چرا که این قصیده قبل از سال ۹۵۹ ق سروده شده است؛ یعنی زمانی که برهان خواستار صلح با رام راج بود تا بتواند به جنگ ابراهیم عادل‌شاه برود و اگر وی قصد داشته است که اول به کمک راجه رام راج، ابراهیم عادل‌شاه را شکست دهد و سپس به جنگ راجه رام برود، هرگز این اراده خود را برای دیگران ظاهر نمی‌کرد. در حالی که از قصیده شاعر به وضوح می‌توان دریافت که برهان‌شاه از یک طرف قصد حمله به رایجور و مدگل را داشت و از طرف دیگر می‌خواست بیجانگر را نیز فتح کند. به هر حال با اطلاعاتی که داریم نمی‌توان این مسئله را حل کرد.

ممکن است از نظر تاریخی این مسئله مشکوک باشد؛ ولی این امر مسلم است که این قصیده در مدح برهان نظام‌شاه اول است نه برهان‌شاه ثانی. حکومت بیجاپور در سال ۹۷۲ ق برچیده شده و فرمانروای آن راجه رام راج به قتل رسیده بود. پس قصیده‌ای که اراده فتح بیجانگر را بازگو کند، به طور حتم قبل از سال ۹۷۲ ق سروده شده است و برهان نظام‌شاه ثانی در سال ۹۹۹ ق به حکومت رسیده است و نمی‌تواند

مورد خطاب بدیعی قرار گیرد. از این بیت قصیده اوّل بدیعی چنین برمی آید که برهان نظام شاه شیعی مذهب بوده است:

چهار فصل جهان از نسیم لطف تو باد

ائمه اثنا عشر چو هست روضه جنت به حق هشت و چهار

منابع تاریخی نشان می دهد که برهان نظام شاه اوّل در سال ۹۴۴ ق مذهب اهل سنت را ترک کرد و به مذهب شیعه روی آورد. مؤلف تاریخ فرشته می نویسد:

«در سنه اربع و اربعین و تسع مائه برهان شاه به دلالت و ارشاد شاه طاهر محبت اهل بیت اختیار کرده، نام خلفای ثلاثه از خطبه بینداخت. (۱۰۹/۲) پس اکثر علمای مجلس و مقربان و غلامان هندی و ترکی و حبشی و امیران و منصبداران و سلحداران و شاگرد پیشه حتی جاروب کشان و فراشان و فیل بانان قریب سه هزار کس مذهب ائمه اثنی عشری اختیار کردند و نام اصحاب ثلاثه از خطبه انداخته به اسامی سامی حضرات ائمه معصومین اکتفا نمودند و چتر سفید را به رنگ سبز متبدل ساخته و در آن مذهب رسوخ کردند». (۱۱۴/۲)

از این تفصیلات معلوم می شود که قصاید بدیعی پس از سال ۹۴۴ ق سروده شده اند. بدیعی در قصیده ای داستان فتح رایجور و مدگل توسط برهان نظام شاه را بیان کرده که نشان دهنده این امر است که این قصاید کمی قبل از سال ۹۵۹ ق سروده شده است. این امر نیز مهم است که ابراهیم عادل شاه در سال ۹۴۱ ق به حکومت بیجاپور رسید و پس از آن اختلافاتی بین او و برهان نظام شاه رخ داد. پس اشعاری که به بیان این اختلافات می پردازند، به طور حتم سال ها بعد از سال ۹۴۱ ق سروده شده اند.

من قبلاً نیز به این نکته اشاره کردم که ما اطلاعات اندکی درباره زندگی بدیعی در دست داریم و حتی نمی دانیم که وی چه زمانی به دکن آمده است؛ ولی از قصیده زیر اطلاعات مختصری حاصل می شود:

قرب قرنی است که من ساکن این مملکت	وقت خود می گذرانم به عسی و به لعل
همه کس را ز تو اسباب معیشت به نظام	رشته نظم معاش من مسکین مختل
نیست حرفی بجز اینم که نیایم همه روز	سوی درگاه تو ای خسرو جمشید محل
گرچه در خدمت خدام تو دارم تقصیر	عذر تقصیر بود پری و اسقام و علل

نیز من قول همایون تو دارم در دست هست در دست مرا قول تو دستور عمل  
این قصیده نشان می‌دهد که در زمان سرایش قصیده قریب یک قرن از سکونت وی  
در دکن می‌گذشت و وی سن بالایی داشت. مراد از قرن در اینجا احتمالاً بیست سال  
است. اگر ما این قصیده را تصنیف سال ۵۸-۹۵۷ ق فرض کنیم، پس شاعر در سال  
۳۷-۹۳۲ ق به دکن وارد شده است و به‌گفته شاعر، وی در آن زمان دوران پیری خود را  
سپری می‌کرد و از نظر جسمی نیز اوضاع مناسبی نداشت و به‌همین دلیل از حضور در  
دربار باز می‌ماند.

دولت‌شاه سمرقندی در تذکره خود از شاعری به‌نام بدیعی سمرقندی نام می‌برد که  
با بایسنقر میرزا ارتباط داشته است. اگر این شاعر با شاعر مورد بحث ما یکی باشد،  
پس می‌توان نتیجه گرفت که در سال ۹۵۷ ق بدیعی سن بالایی داشت.  
از اشعاری که در بالا آورده شده است، چنین برمی‌آید که بدیعی با دربار شاهی  
ارتباط داشته است؛ ولی به‌دلایلی از حضور در دربار معذور بوده است یا شاید ضعف  
بدنی فقط بهانه بوده باشد. این امر از قصیده‌ای دیگر نیز اثبات می‌شود:

نشسته‌اند پس پرده حجاب همه	به‌هیچ کس نمایند غیر من دیدار
نکرده‌اند به‌بازار عرض جلوه‌گری	که کس نبوده خریدارشان درین بازار
رسید وقت که بر رای عالم آرا	به یک دو بیت کنم حال خویش اظهار
نیم به‌خدمت هیچ آفریده مستظهر	مرا به‌خاک جناب تو باشد استظهار
بود دعا و ثنای تو کار من شب و روز	گمان مبر که درین ملک مانده‌ام بیکار
به فکر مدح توام بالغدو و الاصال	به ذکر خیر توام بالعشی والابکار
سرم به‌سجده درگاہت ار مشرف نیست	نه از طریق عناد است و رسم استکبار
مرا به‌ذات همایون توسط این نسبت	که بود ویس قرن را به‌احمد مختار
حدیث آن قرنی با پیمبر مدنی	ز اشتهار که دارد نمی‌کنم اظهار

نکته جالب این است که شاعر نسبت خود را به‌پادشاه به‌نسبت اویس قرنی  
به‌پیغمبر اسلام<sup>(ص)</sup> تشبیه می‌کند؛ اویس قرنی نتوانسته بود به‌خدمت حضرت<sup>(ص)</sup> برسد  
و از اینجا می‌توان حدس زد که شاید شاعر تا آن وقت به‌دربار پادشاه راه نیافته بود. از  
شعر چهارم چنین برمی‌آید که بدیعی هیچ‌کس را مدح نکرده است؛ پس بدیعی ذکر شده

در تذکره دولت‌شاه و شاعر مورد بحث ما دو شخصیت جدا هستند چرا که دولت‌شاه، بدیعی را به دربار بایسنقر متعلق می‌داند.

از قصیده دیگر بدیعی می‌توان نکات مهمی به دست آورد:

از منابع تاریخی می‌توان اطلاعات مهمی درباره روابط برهان نظام‌شاه و رام راج به دست آورد؛ ولی از قصیده بدیعی معلوم می‌شود که برهان‌شاه قصد حمله به وی را داشته است.

مردم ایران و عرب به دربار برهان نظام‌شاه می‌آمدند و پس از به دست آوردن ثروت کلانی به کشور خود باز می‌گشتند. چند شعر برای نمونه:

واجب العرض حدیثی است به نواب مرا	چون مفصل نتوان گفت بگویم مجمل
طامعان عربستان و گدایان عجم	با دل پرهوس و جان پرامید و امل
ناقه حرص می‌کشیدند بدین صوب ولی	دور از صوب صوابند به چندین مراحل
لنگ لنگان و گدا باز رسیدند همه	به یکی دست عصا و به یکی دست چکل
ظاهراً دعوی تقوی و طهارت اما	باطن از آرزوی جیفه دنیا مزبل
چند روز این طرف و آن طرف آیند و روند	گرد آرند زری چند به صد مکر و حیل
آن قدر صبر نمایند که چون غنچه و گل	کیسه و جیب پر از زر شد و دامان و بغل
بر جمل حمل نمایند و ره خود گیرند	همه جمعی که ندانند جمل را ز جمل

به دنبال تغییر مذهب برهان نظام‌شاه افراد زیادی از ایران و عرب به شهر احمدنگر آمدند. ظاهراً بدیعی در این اشعار به همین افراد اشاره می‌کند. در تاریخ فرشته چنین آمده است:

«با سعی و تلاش شاه‌طاهر محبان اهل بیت از اطراف و اکناف عالم در دربار نظام‌شاهی گرد آمدند و مبلغ هنگفتی از خزانه شاهی به عراق، خراسان، کارس، گجرات و آگره فرستاده شد تا فضلالی شیعی به احمدنگر توجه نمایند. در نتیجه اسماعیل صفوی همراه خواجه معین صاعدی که تا مدت‌ها حاکم شیراز بود، به گجرات تشریف آوردند و مدتی در آن حوالی اقامت داشتند. مبلغ دوازده هزار هون از طرف شاه برای مخارج سفر به احمدآباد گجرات فرستاده شد. شاه جعفر برادر شاه طاهر، ملّا شاه محمد نیشابوری، ملّا علی گل استرآبادی، ملّا رستم

جرجانی، ملاً علی مازندرانی، ایوب ابوالبرکه، ملاً عزیزالله گیلانی، ملاً محمد امامی استرآبادی و فضلا و دانشمندان دیگر به‌دربارِ برهان‌شاه آمدند و سید حسن مدنی که از بزرگانِ مدینه بود، به‌دامادی شاه مشرف شد. علاوه بر این مبلغ هنگفتی برای زوار و مستحقین کربلا و نجف اشرف فرستاده شد.<sup>۱</sup> اکنون بعضی از ویژگی‌های قصاید بدیعی را بررسی می‌کنیم.

قصیده اوّل و دوّم بهاریه است. تشبیب این دو قصیده را در اینجا نقل می‌کنیم:

رسید باز نسیم حیات‌بخش بهار  
فضای باغ ز انوار مهر مستغنی است  
نه سبزه رسته بر اطراف جوی فصل ربیع  
سزد که سرگل سایه گسترند طیور  
بکش بطرف چمن همچو گل سراچه عیش  
به‌عیش کوش که استاد کارگاه چمن  
ز یمن تربیت باد روح‌بخش ربیع  
ز زعفران دهن غنچه هیچ خالی نیست  
ز مهر بر سر بلبل فکنده گل سایه  
عروس غنچه که بود از مخدرات چمن  
ز باد برگ شکوفه است بی‌حساب به‌چرخ  
خوش آن کسی که ز مستی به‌ساحت بستان

\*

کرد جا یوسف خورشید چو در مصر حمل  
می‌نهد لاله پی بزم حریفان چمن  
شد دبستان چمن و شاخ گل آن طفل که هست  
بر سر سرو و گل از غایت مستی امروز  
زر که در بوته غنچه است چرا حلّ نشود  
شاهدان چمن از باد برقصد از آن

شد زلیخای جهان باز جوان چون اوّل  
پاره پاره جگر خویشتن اندر منقل  
مصحفش گه به‌سر دست و گهی زیر بغل  
هست مرغان چمن را به‌هم آهنگ جدل  
... .. از آن مشکل ما لاینحل  
گلبن از غنچه فکنده است به‌گردن مندل

۱. این عبارت از سعدی است.



طره سنبل شوریده پریشان ز صباست      شانه را یک سر مو نیست در آنجا مدخل  
 عزم گلگشت چمن کن که ز تأثیر بهار      خاک آنجا چو عبیر است و گلشن چون صندل  
 قصاید وی در بحرها و اوزان مشابه شاعران پیشین است. قصیده اوّل رائیه است و  
 بر وزن «فعولتن فعلاتن فعولتن فعلات» است. قصیده دوّم لامیه است و انوری و عرفی  
 نیز در همین بحر شعر گفته‌اند. سودا از شاعران اردو زبان نیز در این بحر اشعاری دارد.  
 قصیده سوّم نیز رائیه و در بحر متقارب مثنیٰ سالم است. این بحر مخصوص مثنوی  
 است با این فرق که اوّلی مسدّس و دوّمی مثنیٰ است.  
 نمونه‌های خوبی از تشبیهات و قوّت تخیل در قصاید بدیعی یافت می‌شود. چند  
 مثال:

- ز تاب آتش گل عندلیب می‌خواند      زمان زمان و قنا عذاب‌النار  
 \*  
 به عیش کوش که استاد کارگاه سخن      ز غنچه بر در رنج و عنا زده مسمار  
 \*  
 چمن چو آتش گل بهر عندلیب افروخت      ز منجنیق درختش صبا فکند به‌نار  
 و لیک آتش گل بهر او گلستان گشت      چنانکه نار برای خلیل شد گلزار  
 \*  
 کرد جا یوسف خورشید چو در مصر حمل      شد زلیخای جهان باز جوان چون اوّل  
 \*  
 می‌نهد لاله پی بزم حریفان چمن      پاره پاره جگر خویشتن اندر منقل  
 \*  
 شد دبستان چمن و شاخ گل آن طفل که هست      مصحفش گه به‌سر و دست و گهی زیر بغل  
 \*  
 صبا چو از پی پابوس گل به‌باغ آید      گل از سراچه خلوت رود به‌صیغه بار  
 \*  
 ز بس که مدحت گل کرده است وصف چمن      زبان سوسن آزاد رفته است از کار  
 \*  
 ز بی‌وفایی گل کرد خرّقه بلبل مست      به‌زخم ناخن غم پاره پاره بر تن زار

چنان شدست که هرگز به هم نمی آید هزار بار اگر دوزیش به سوزن خار  
 بدیعی در سرودن حُسن مطلع نیز مهارت دارد:

همیشه حسرت گل از خزانه غنچه نهاده بر سر هم مبلغی زر و دینار  
 که گر نسیم سعادت به سوی او بو زد به زیر مقدم شاه جهان کند ایثار  
 شهنشهی که ز یمن نسیم معدلتش به گل نمی رسد از خار در چمن آزار

\*

خسری می دهد از مقدم سلطان بهار آتش افروختن لاله بر اطراف جبل  
 صحن گلشن اگر از ساحت خلد است مثال خلد از بزمگه شاه جهان است مثل  
 خسرو تاج ده باج ستان شاه نظام آنکه دارد نسق و نظم ازو دین و دول

\*

منم لا ابالی و رند قلندر نه خواهان جنت نه جویای کوثر  
 ز کف داده سرشسته نیکنمایی بدان زلف مشکین و موی معنبر  
 نشسته به کنجی در اندیشه تو گهی سر به زانو گهی دست بر سر  
 ز منصورهای سپهر مشعبد مرا بخت دایم به ششدر  
 نه راه رهایی نه روی خلاصی مبادا کسی همچو من زار و مضطر  
 بسوزد جهانی ز سوز دل من نریزد بدو آب اگر دیده تر  
 ز سودای زنجیر ز کف تو کارم به سر حدّ دیوانگی گشته منجر  
 در آینه خاطر مبی رخ تو نشد صورت عیش هرگز مصوّر  
 چرا خون نگریم که عمر گرامی به درد جدایی گذشت اکثر  
 من این حال اگر عرضه دارم عجب نیست به نزد شه عادل دادگستر

بدیعی در قصیده سوم در اشعار معیه نیز توان شاعری خود را نشان داده است:

زند بخت تو طعنه بر تخت طغرل کند ملک تو خنده بر ملک سنجر  
 به نزد تو باد است ملک سلیمان به پیش تو خاک است ملک اسکندر  
 شد از باد تیغت دل گرم دشمن بدان سان که در آب اندازی مجمر  
 قضا سطری از دفتر جرئت تو نوشته به لوح جبین غضنفر  
 شود غرقه بحر فتن کشتی ملک نباشد گرش سنگ عدل تو لشکر  
 به دوران عدل تو باز شکاری بلرزد به آواز بال کبوتر

مشویش نشد هیچ خاطر به عهدت      مگر طره دلبران سمنبر  
 بود خرگه خرچ فانوس بزمتم      درو شمع افروخته مهر انور  
 پی عود سوزی بزم تو گردون      ز اختر پر از اخگر آمد چون مجمر  
 تن خصم در دست و پای سمندت      غباری بود همره باد صرصر  
 گرفته ز چشم بداندیش گردون      خواتین ملک تو را زیر چادر  
 ز بس تلخکام است دشمن درین عهد      دهد زهر در کام او طعم شکر

بدیعی شاعری قادرالکلام بود. وی آیات قرآنی را نیز در اشعار خود به خوبی به کار برده است مثلاً و قنا عذاب النار، اولوالابصار، بالعشی والابکار، هو الذی جعل الله عالی المقدار. وی از اصطلاحات فلسفه و نجوم و غیره نیز استفاده کرده است مثلاً سماک رامح، سماک اغرل، مشعبد، اسد، حمل و...

بدیعی در غزل‌گویی نیز مهارت داشت؛ ولی نمونه‌های اندکی از غزلیات وی به دست ما رسیده است. شش غزل کامل وی در خلاصه‌الاشعار و یک غزل در مخزن‌الغرایب نقل شده است. اشعار متفرقه وی در تذکره‌های مختلف آمده است. وی در غزلیات خود از سبک غزل‌سرایی فارسی پیروی کرده است؛ ولی به جز چند مورد غزلیات وی چنگی به دل نمی‌زند. به دلیل نبود نمونه‌های بیشتری از غزل‌های وی ما نمی‌توانیم به وثوق درباره سبک غزل‌سرایی وی بحث کنیم. در خلاصه‌الاشعار غزل‌های زیر از وی نقل شده است:

بی‌وفایی به وفای تو که از من دور است      من سگ کوی توام سگ به وفا مشهور است  
 آنچه بر صفحه شمشیر تو جوهر خوانند      رقم قتل من غمزده مهجور است  
 گرچه غم موجب ویرانی دل‌هاست ولی      دل ویران من از گنج غمت معمور است  
 بر سر من ز قدت سایه لطفی افتاد      طینت جوهر پاک تو مگر از نور است

هر که را نیست بدیعی خیر از عالم عشق

گر کند عیب من بی‌سر و پا مقدور است

\*

من از حیب جدا دل ز من جدا افتاد      غریب تفرقه در میان ما افتاد  
 دل ضعیف من از پا فتاده دست از کار      بین که در غم عشقت مرا چه‌ها افتاد  
 همیشه دل ز بلای فراق در الم است      چه روز بود که مسکین درین بلا افتاد

کند نثار تو چون روز وصل جوهر اشک اشک      به‌شام هجر تو زان ار نظر مرا افتاد  
جدا ز گلشن وصلت بدیعی بیدل  
چو عندلیب خزان دیده از نوا افتاد

\*

که دل برد عشوه و گه قصد جان کند      شوخی که ... ..  
گر شد زمان حسن تو آخر ولی خطت      آن می‌کند که فتنه آخر زمان کند  
چو عندلیب مرغ دل من درین چمن      هر جا نشیند از غم آن گل فغان کند  
اول کسی که سینه سپر می‌کند منم      هر گه که یار دست به‌تیر و کمان کند  
یک دم نشین که پیش تو خالی کنم دلی      زان پیشتر که عشق توام ناتوان کند  
غم نامه نوشته بدیعی به‌خون دل  
تا سوی او کی‌وتر جان را روان کند

\*

به‌ست از گل سوری اگرچه پیره‌نش      نمی‌رسد که بگویم می‌رسد  
عبیر اگرچه خوش است ای صبا ولی هرگز      نمی‌رسد به‌لطف‌ت به‌گرد پیره‌نش  
اگر به‌میم کند نسبت دهانش را      به‌تنگ آید ازین حرف غنچه‌دهنش  
کشیدم از دل سوزان شراره شعله‌آه      ولی چه سود که روشن نگشت حال منش  
نگفت با تو بدیعی به‌حال خود چیزی  
چرا که پیش تو نبود خبر ز ... ..

\*

خط مشکین گرد گل رخسارش      دل‌های اسیران است مرغان گرفتارش  
خورشید صفت صبحی کز خانه برون آید      آتش به‌جهان افتد از پرتو رخسارش  
بسیار دگر عاشق انداخت نظر سویت      باید که میندازی از چشم سبکبارش  
آن شوخ پری‌چهره عمر است مرا لیکن      عمری است که می‌میرم از حسرت دیدارش  
ای کاش زنی خنجر بر سینه بدیعی را  
تا بر تو شود ظاهر حال دل افگارش

\*

تو را ای گل چون خندان صبحدم در بوستان دیدم  
ز شبنم غنچه‌ها را آب حسرت در دهان دیدم

دلم در صورت جان جلوه گر می خواست جانان را  
 به آن صورت که دل می خواست او را آنچنان دیدم  
 سمند شوق او بی اختیارم می برد هر سو  
 شد از دستم عنان روزی که آن شاه جهان دیدم  
 نشان می جستم از جسم ضعیف خویش در کویش  
 به نزدیک سگش افتاده مشتی استخوان دیدم  
 نبود از من نشان آنجا بدیعی در جهان هرگز  
 ولی آخر به... .. بر او از خود نشان دیدم  
 این غزل مرصع در مخزن الغرایب نقل شده است:  
 ای ز استغناى حسنت<sup>۱</sup> ... .. خراب  
 دیده پر نم، سینه پر غم، جان در آتش، دل کباب  
 در شبستان دلم حسن تو پرتو افکن است  
 گل خجل، مه منفعل، لاله نهان، حور در نقاب  
 دی که در کویش به سر بردم عجب هنگامه بود  
 ابر گریان، برق خندان، من خروشان او به خواب  
 جرعه این باده کی بخشند زاهد را که است  
 سینه خالی، دل تهی، سرمایه کم، چون خود حباب  
 هست در بزم بدیعی با خیالش آشنا  
 نشئه غم، ساغر الم، ساقی بلا، می خون ناب  
 در همین تذکره ابیات متفرقه زیر نیز درج شده است:  
 سرو من روزی که با شمشاد و گل یکجا نشست  
 یک سر و گردن ز خوبی بر همه بالا نشست  
 زلف او چون بیت عالی جای در جانها گرفت  
 تیر او چون مصرع برجسته، بر دلها نشست

\*

۱. احتمالاً «ای ز استغناى حسنت همه عالم خراب».

ز شوق وصل تو بر لب رسیده جانی است  
 وصیتی است و جانا مرا زبانی است  
 خاموش کاین نمک که تو را در تکلم است  
 ترسم که بر جراحی دل‌ها اثر کند  
 در ریاض‌الشعرا و شمع انجمن این ابیات نقل شده است:  
 شبی در خواب او را با رقیبان در سخن دیدم  
 نبیند هیچ کس در خواب یا رب آنچه من دیدم

\*

گلگل چو رنگ عارض او از شراب کرد هر گل از آن معارضه با آفتاب کرد

\*

چشم تو بیدار ساز فتنه مست است زلف تو هندوی آفتاب است